نعمانی و مصادر غیبت (۵)

سید محمد جواد شبیری

اشاره

در قسمتهای پیشین از این مقاله به شرح زندگی ابوعبدالله نعمانی مؤلف کتاب غیبت و معرفی این کتاب پرداختیم. در این قسمت از مقاله، در باره بحران امامت در عصر غیبت که انگیزه اصلی مؤلف برای تألیف کتاب بوده و نیز پاسخ نعمانی به شبهه طول عمر امام عصر(علیه‌السّلام) توضیحاتی می‌دهیم وسپس انقراض مذاهب انحرافی را پس‌از نعمانی بررسی می‌کنیم. در خاتمه در باره لقب نعمانی بحث و برخی کسانی که به این لقب خوانده شده معرّفی خواهیم کرد.

بحران امامت در عصر غیبت و مسأله طول عمر امام(علیه‌السّلام)

غیبت امام عصر(علیه‌السّلام) آزمایش بزرگ الهی بود، با وجود روایات بسیاری که درباره این غیبت وارد شده و زمینه‌سازی‌های چندی که از سوی ائمه(علیهم‌السّلام) برای آماده‌سازی مردمان برای این دوران صورت پذیرفته۱، گروه بسیاری از شیعیان با پیدایش غیبت، دست از حق شسته و به مذاهبی انحرافی گراییدند. به گفته نعمانی، اکثر جامعه شیعه با رخ دادن غیبت از راه مستقیم کناره گرفته، گروهی راه غلو و گروه دیگر راه تقصیر پیمودند و به‌جز گروهی اندک، همگی در امام زمان خویش(عجّل‌اللّه‌تعالی‌فرجه‌الشّریف) تردید کردندر۲ نعمانی چند بار بر این نکته تأکید می‌کند؛ که تنها اندکی از مدعیان تشیّع به نظام امامت وفادار ماندند و امامت امام عصر(علیه‌السّلام) را پذیرا شدند.۳

نعمانی به تفصیل نام فرقه‌های انحرافی و اندیشه‌های ایشان را ذکر نمی‌کندو تنها به برخی از این فرقه‌ها اشاره می‌کند.

وی در جایی از کتاب پس از ذکر روایاتی چند می‌افزاید که این احادیث بر سرانجام طوائف منسوب به تشیع که با گروه اندک پایدار بر امامت جانشین امام حسن عسکری(علیه‌السّلام) مخالفت ورزیدند، دلالت دارد؛ زیرا جمهور شیعیان [امامت حضرت را باور ندارند]، برخی درباره جانشین آن امام می‌گویند که وی در کجاست؟ و این امر چگونه است؟ او تا چه زمانی در پرده

غیبت می‌ماند؟ و مدت عمر وی چه مقدار خواهد بود اکنون کـه بیش از هشـتاد سـال عمـر دارد، برخی دیگـر معتقدنـد کـه آن حضـرت در گذشـته اسـت و بـرخی دیگـر اصـل ولادت وی را انکـار می‌کنند و وجود وی را از اسـاس بـاور ندارنـد و کسـانی را کـه آن حضـرت را پذیرفته‌انـد بـه بـاد مسخره

می‌گیرند. برخی دیگر،مدت عمر حضـرت را بعیـد شـمرده و بـه این موضـوع عقیـده ندارنـد کـه خداوند قادر توانا، می‌تواند عمر ولی‌اش را همچون عمر کهن‌سال‌ترین مردم عصـر خـود یـا غـیر عصر خود طولانی گرداند و پس از گذشت این مدت و بیشتر از آن وی را ظاهر سازد.۴

نعمانی در ادامه با دو بیان به پاسخ شبهه طول عمر امام(علیه‌السّلام) می‌پردازد. پیش از توضیح پاسـخ نخسـت نعمـانی متـذکر می‌شـویم کـه در هنگـام تـألیف کتـاب مـدت عمـر امـام عصر(عجّل‌اللّه‌تعالی‌فرجه‌الشّریف) از انسانهای عادی فراتر رفته بـود، لـذا مسـأله عمـر طـولانی امام(علیه‌السّلام) به صورت یک شبهه مطرح گردیده، ولی با عنایت به این که عمر آن حضرت از حداکثر عمر کهن‌سالان بیشتر نبود، مجال این پاسخ نعمانی فراهم بود که ما بسیاری از مردمـان زمان خویش را دیده‌ایم که صد سال و بیشتر عمر کرده‌اند و از قوای بدنی کاملی برخوردارند.

ولی این پاسخ تنها پاسخی مقطعی بوده؛ زیرا تضمینی در کار نبود که امـام(علیه‌السّـلام) بـزودی ظهور کند. نعمانی می‌دانست که چه بسا مدّت عمر آن حضـرت از حـداکثر عمـر کهن‌سـالان نـیز افزون‌تر گردد. لذا نعمانی پاسخ اساسی این شبهه را چنین می‌دهد که چـه مـانعی دارد کـه عمـر طولانی امام(علیه‌السّلام) خود یکی از امتیازات آن حجت بزرگ الهی باشد؛ زیرا هیچ دلیلی وجود ندارد که عمر آن حضرت باید همسان دیگر مردم باشد، نعمانی با تمثیل این موضـوع بـه داسـتان زنده ماندن حضرت موسی(علیه‌السّلام) که قصه آن در قـرآن حکـایت شـده مطلب را روشـن‌تر می‌سازد، در داستان ولادت حضرت موسی با آن همـه تلاشـی کـه سـتمگران بـرای جلوگـیری از ولادت آن حضرت انجام دادند، خداونـد سـبحان بـا روشـی غـیر عـادی آن حضـرت را زنـده نگـاه داشت، تا بدانجا که وی در آغوش همان کسی کـه در جسـتجویش کودکـان بسـیاری را از دم تیـغ گذراند، تربیت شد و پس از ماجراهای طولانی که در قرآن حکایت شده، سـرانجام زمـان ظهـور وی فرا رسید و با اذن خداوند آشکار گردید.

گویا تکیه نعمانی در این تمثیل بر دو نکته است، نکته نخست این که سنت الهی در حفظ انبیـاء و اولیاء الهی بر این قرار نگرفته که حتماً از طریق عادی و متعارف آنها را حفظ کنـد، بلکـه گـاه از راه غیر متعـارف، اولیـای خـود را محـافظت می‌نمایـد، مـدّت عمـر امـام عصـر(علیه‌السّـلام) هم می‌تواند غیرعادی باشد.

نکته دیگر این که حضرت موسی(علیه‌السّلام) در آغاز زندگی و دوران کودکی و اوائـل جـوانی در غیبت بسر می‌برد، مفهوم غیبت بدین معناست که اطرافیان وی، او را نمی‌شناختند و از این که او ذخیره الهی برای انتقـام از ستمگران‌اسـت، آگـاه نبودنـد ومفهـومی شـبیه این مفهـوم می‌تواند درباره امام عصر(علیه‌السّلام) مطرح گردد.

در این جا اشاره به بحثی درباره نگرش جامعه آن روز به مسأله غیبت و مدت آن مفیـد بـه نظـر می‌آید.

نگاه شیعیان عصر آغاز غیبت به مدّت زمان آن

برخی از پژوهش‌گران می‌نویسند: در روزهای اوّل که موضوع وجود و غیبت آن بزرگوار به اطلاع شیعیان رسید، شاید کمتر کسی احتمال می‌داد که غیبت آن حضرت تا مدّتی طولانی ادامـه یابـد، شیعیان می‌پنداشتند که حضرتشان با رفع مشـکلات اضـطراری موجـود و خطـر عاجـل بـه زودی ظهور فرموده و به قاعده‌ی اجداد طاهرین به امور امامت قیام خواهند فرمود... باور عمومی آن بود که ایشان در روزگار حیات همان بزرگان و معمّرین اصحاب حضرت عسکری(علیه‌السّلام) که بر ولادت و امامت ایشان شهادت داده و در جامعه‌بودند، ظهور خواهند فرمود تا آن معتمدین کـه قبلاً ایشان را دیده و به چهره می‌شناختند صحّت دعوی ایشان را در مـورد این کـه همـان فرزنـد حضرت عسکری(علیه‌السّلام) و جانشین ایشان هستند، تأییـد کننـد، و از این راه شـیعیان بـه این حقائق واقف و مطمئن گردند...

در حاشیه کتاب مستند این قسمت اخیر جمله ابن قبه در <مسأله فی الامامه> معرفی شده که می‌گوید: <وامّـا قـولهم اذا ظهـر فکیـف یعلم انّـه ابن الحسـن بن علی؟ فـالجواب فی ذلـک انّـه قدیجوز بنقل من تجب بنقله الحّجه من اولیائه کما صحّت امامته عندنا بنقلهمر۵>

از عبارت ابن قبه، در این جا برداشتی نادرست صورت گرفته، متأسـفانه نقـل نـاقص سـخن ابن

قبه، زمینه چنین برداشتی را از عبارت وی فراهم آورده است، ما در این جا ادامه کلام ابن قبه را نقل می‌کنیم تا ناتمامی سخن فوق روشن گردد:

ابن قبه در ادامه عبارت فوق می‌گوید: <و جواب آخر وهو انّه قدیجوز ان یظهر معجزاً یدلّ علی ذلک، وهذا الجواب الثانی هو الّذی نعتمد علیه و نجیب الخصوم به وان کان الاوّل صحیحاً.>6

اشکالی که در اینجا مطرح است، چگونگی شناخت امام عصر(علیه‌السّلام) از سوی مردم می‌باشد، ابن قبه دو پاسخ از اشکال فوق مطرح کرده و پاسخ دوم که خود بدان اعتماد می‌ورزد و در جواب دشمنان بدان تکیه می‌کند، این است که امام عصر(علیه‌السّلام) می‌تواند با ارائه معجزه خود را به مردم بشناساند.

در هنگامی که ابن قبه کتاب خود را می‌نوشت، پاسخ دیگری برای پرسش فوق مجال داشت که به عنوان پاسخ اوّل ذکر کرده و پژوهش‌گر معاصر بدان استناد ورزیده است، ولی این پاسخ دلیل بر آن نیست که مردم احتمال طولانی بودن غیبت امام عصر(علیه‌السّلام) را نمی‌دادند بلکه همین مقدار که محتمل است که غیبت امام عصر(علیه‌السّلام) طولانی نباشد و آن حضرت در زمان بزرگان و معمران اصحاب امام عسکری(علیه‌السّلام) ظهور کند، برای طرح چنین پاسخی کافی است.

به دیگر بیان، دو مطلب در استدلال فوق با هم خلط شده است: یکی این که مردم در آن عصر اعتقاد داشته‌اند که مدّت غیبت امام عصر(علیه‌السّلام) طولانی نیست و دیگری این که مردم در آن هنگام احتمال طولانی نبودن غیبت امام(علیه‌السّلام) را می‌دادند. مطلب دوم – که مطلبی است صحیح، و از عبارت ابن قبه هم برداشت می‌شود – از چنان وضوحی برخوردار است که نیاز به استدلال ندارد و ادعای پژوهش‌گر معاصر، مطلب نخست است که از عبارت ابن قبه برداشت نمی‌شود.

البته روشن است که اوّل پاسخ ابن قبه، پاسخی مقطعی‌است، هر چند در آن زمان برای دفع شبهه کافی بوده، ولی به عنوان پاسخی اساسی نمی‌توان بدان استناد جست و شاید ابن قبه از همین جهت خود به پاسخ دوم اعتماد داشته و در مناظرات خود با مخالفان از آن بهره‌می‌جسته است.۷

ادامه توضیح پاسخ نعمانی به شبهه طول عمر امام زمان(علیه‌السلام)

در بحث از طول عمر امام(علیه‌السّلام) هم دو پاسخ از کلام نعمانی برداشت می‌شود، پاسخ نخست پاسخی است، مقطعی و تنها در عصر نعمانی و اندکی پس از آن کاربرد داشته است که حاصل آن این است که مدت عمر امام(علیه‌السّلام)، می‌تواند از حداکثر عمر معمّران بیش‌تر نباشد.

ولی پاسخ اساسی نعمانی، پاسخ دوم وی است که دلیلی نداریم که عمر امام(علیه‌السّلام) حتماً باید به اندازه متعارف باشد.

نه خداوند از طولانی ساختن عمر آن حضرت ناتوان است و نه سنت خداوند در باره اولیاء خود چنین است که همیشه از روش متعارف پیروی کند، چنانچه در داستان حضرت موسی(علیه‌السّلام)، روشی نامتعارف برای ولادت، تربیت، حفاظت و رشد و نمو آن حضرت، دیده می‌شود.

نعمانی در جایی دیگر ضمن اشاره به تردید اکثریت مردمان در ولادت حضرت و در سنّ آن بزرگوار، درباره طولانی شدن زمان غیبت بر روایاتی تکیه می‌کند که درباره غیبت امام عصر(علیه‌السّلام) وارد شده و بر آن بر دشواری باور به این موضوع و سختی تحمّل آن و اندک بودن معتقدان بدان تکیه شده است.۸ این روایات خود بر غیرمنتظره بودن این حادثه و تفاوت آن با حوادث دیگر تأکید دارد که می‌توان آنها را شاهدی بر پاسخ اساسی نعمانی از شبهه طول عمر امام(علیه‌السّلام) گرفت.

باری صاحبان کتب فِرَق و نِحَل همچون نوبختی و سعد بن عبدالله به تفصیل از فرقه‌های انحرافی که پس از وفات امام عسکری(علیه‌السّلام) پدیدار شده یاد کرده‌اند.۹ برخی از این مذاهب، هم‌چون جعفریه (پیروان جعفر بن علی – معروف به جعفر کذّاب –) پیروان بسیار داشته‌اند.۱۰ نعمانی بارها اشاره می‌کند که اکثریت عظیم شیعه با پیدایش غیبت از راه راست دوری گزیدند. این سخن تا چه حد از دقّت برخوردارست و آیا برای این اظهار نظر، تمام حوزه‌های شیعه بررسی شده و مثلاً حوزه‌ی مهم تشیّع، قم مدّنظر بوده است، یا بیشتر به حوزه‌های عراق و شام که نعمانی با آن سر و کار داشته ناظر است؟ نیاز به تحقیق و تأمّل

بیشتری دارد.۱۱

در اینجا تذکر این نکته هم مفید است که شبهات غیبت، تنها برای منحرفان از راه مستقیم تشیع مطرح نبوده، بلکه این امر مشکل فکری جدّی‌ای برای شیعیان ثابت قدم نیز ایجاد کرده است. علی بن الحسین بن موسی بن بابویه (م ۳۲۸ یا ۳۲۹) در مقدمه <الامامه و البتصره من الحیره> به این مشکلات اشاره می‌کند، فرزند وی شیخ صدوق نیز در هنگام اقامت در نیشابور با چنین حیرتی برای اکثریت شیعیانی که به نزد وی می‌آمدند برخورد می‌کند، حتی دانشمند دین‌داری همچون شریف ابوسعید محمد بن الحسن از خاندان شیعی رفیع آل الصلت قمی با شنیدن سخنانی از برخی از بزرگان فیلسوفان و منطقیان در باره امام قائم(علیه‌السّلام) به خاطر طولانی شدن زمان غیبت به شک و حیرت می‌افتد، و این بحران فکری تألیف کمال‌الدین را (با اشاره‌ی امام عصر(علیه‌السّلام) در عالم رویا) به دنبال داشته است.

تألیف کتابهای غیبت بی‌تردید نقش مهمی در زدودن این گونه شبهات و اصلاح اندیشه شیعیان داشته است.

سرانجام مذاهب انحرافی پس از نعمانی

در <فصول مختاره>12، به نقل از حسن بن موسی نوبختی، چهارده فرقه‌ای که پس از وفات امام عسکری(علیه‌السّلام) پدیدار گشته به تفصیل معرفی کرده است شیخ مفید در ادامه می‌افزاید: در این سال که سال ۳۷۳ می‌باشد، از این فرقه‌ها که ذکر کردیم تنها امامیه اثنا عشریه که به امامت فرزند امام حسن عسکری(علیه‌السّلام) همنام پیامبر(صلّی‌اللّهُ علیه‌وآله‌وسلّم) اعتقاد دارند و به حیات و بقاء وی تا هنگامی که با شمشیر قیام کند باور دارند، باقی مانده‌اند. این فرقه از جهت تعداد و برخورداری از عالمان و متکلمان و مناظره گران و... اکثریت شیعه را به خود اختصاص داده است.

شیخ مفید می‌افزاید: <ومن سواهم منقرضون لایعلم احد من جمله الاربع عشره فرقه الّتی قدمنا ذکرها ظاهراً بمقاله ولا موجوداً علی هذا الوصف من دیانته وانّما الحاصل منهم حکایه عمن سلف و ارا جیف بوجود قوم منهم لاتثبت>13

قطعه‌ی اخیر این عبارت اشاره به شایعاتی درباره برخی از پیروان این مذاهب در زمان مؤلف

دارد که شیخ مفید این شایعات را ثابت نمی‌داند.

مفید در کتاب <الفصول العشره فی الغیبه> هم که در سال ۴۱۰ نگاشته اشاره می‌کند که هیچ یک از نوادگان جعفر را نمی‌شناسد که با شیعیان اثنا عشری بر سر مسأله امامت فرزند حضرت عسکری(علیه‌السّلام)، زنده بودن وی و انتظار ظهورش اختلاف نظر داشته باشد. شیخ طوسی هم در کتاب غیبت خود که آن را در سال ۴۴۷ نوشته است همین نکته را تأیید می‌کند، در آن زمان این فرقه به کلی ناپدید شده و هیچ کس از اتباع آن باقی نمانده بود.

برخی از پژوهشگران معاصر ضمن نقل مطالب بالا می‌افزایند: این اظهارات ظاهراً تا آنجا که به محدوده‌ی سنتی مذهب تشیع، از مدینه تا خراسان مربوط می‌شود، قابل اعتماد است. امّا بسیاری از نوادگان جعفر به مناطق و بلادی که در آن زمان دور از سرزمین شیعیان بود؛ مانند مصر و هند و نظائر آن مهاجرت کردند... برخی از آنان اقطاب سلاسل مختلف صوفیه شدند. یکی از آن سلاسل که رهبری آن بر اساس انتقال مقام از پدر به فرزند مستقر است اکنون در ترکیه وجود دارد. این فرقه در انتشارات اخیر خود رهبران طریقت خویش را تا جعفر که او را جعفر المهدی می‌خوانند نام می‌برند. یکی از آخرین رهبران آنان سید احمد حسام الدین (متوفی ۱۳۴۳)... در یک اشاره غیرمستقیم در مقدمه تفسیر خود به روشنی به خود به عنوان <وارث پیامبر> و <امام زمان> اشاره می‌کند.[۱۴]

این عبارت از نوعی ابهام برخوردارست، آنچه از ظاهر عبارت بر می‌آید[۱۵]، این است که در باور نویسنده فرقه جعفریه در زمان شیخ مفید و شیخ طوسی منقرض نشده بوده و برای اثبات آن به بقاء سلسله طریقت فرزندان جعفر تا زمان کنونی در ترکیه استناد کرده است، ولی بقاء سلسله طریقت با انقراض جعفریه در زمان شیخ مفید و شیخ طوسی منافات ندارد؛ زیرا منظور از انقراض جعفریه قول به امامت شریعت آنهاست، نه پیشوای طریقت بودن آنها؛ نظیر معروف کرخی که سلسله طریقت بسیاری از سلاسل صوفیه به وی منتهی می‌شود.

البته این که سلسله طریقت فوق واقعاً بر اساس انتقال مقام از پدر به فرزند باقی مانده‌اند و اجداد این خاندان هم به این سلسله وابسته بوده، نیازمند به اثبات است و ادعای سلسله طریقتی فوق در زمان کنونی در اثبات این امر کافی نیست.

اگر مراد سید حسام الدین از دو عنوان مذکور، <وارث پیامبر> و <امام زمان> در شریعت هم باشد و فرض کنیم که ادعای وی این باشد که امامت در شریعت به صورت تـوارث از پـدران وی به او رسیده است، صـرف این ادعـاء دلیـل بـر این نیسـت کـه پـدران وی واقعـاً دعـوای امـامت می‌کردند یا امامت جعفر را قبول داشـته‌اند، بلکـه ممکن اسـت سـالها پس از انقـراض جعفریـه، کسی از اولاد جعفر چنین ادعایی را مطرح کرده و آن را به اجداد خود نیز نسـبت دهـد. بنـابراین دلیلی بر نادرستی سخن شـیخ مفیـد و شـیخ طوسـی در انقـراض جعفریـه در زمـان آنهـا در کـار نیست.

حال به ادامه شرح حال ابوعبدالله نعمانی باز می‌گردیم.

لقب نعمانی

صاحب <روضات الجنات> در ترجمه نعمانی اشاره می‌کند که این لقب به نعمانیه - شـهری بین واسط و بغداد - ، و بـه احتمـال بعیـدی بـه روسـتایی در مصـر بـه این نـام، منسـوب اسـت، وی می‌افزاید که این نام به نعمانیه - به فتح نون - که شهرکی است بین حمی و حلب، نیز به نعمـان - به فتح - که نام وادیی در راه طائف بوده و نیز به نعمان که نام برخی از بزرگـان بـوده اسـت، منسوب نیست.۱۶

عدم نسبت این لقب را به نَع مانیه و نعمان - به فتح نون - می‌توان به اختلاف تلفظ این دو اسم با نام نعمانی - به ضمّ نـون - مسـتند سـاخت؛ ولی علّت عـدم نسـبت وی بـه نُع مـان چیسـت؟ روشن نمی‌باشد۱۷، از سوی دیگر معلوم نیست که مرحوم صاحب روضات چـرا نسـبت این لقب را

به روستایی در مصر محتمل - هر چند بعید - می‌داند، ولی نسبت آن را به نُع مان، صـریحاً انکـار می‌کند.

باری سمعانی در انساب خود در ذیل مدخل <النعمانی> آن را منسوب به نعمانیـه - شـهری بین بغداد و واسط بر کرانه دجله - دانسته و نام کسانی چنـد از محـدثان را کـه بـه این لقب خوانـده می‌شود آورده۱۸ از جمله : ابوجعفر محمـد بن سـلیمان بـاهلی نعمـانی متـوفی در سـال ۳۲۲ در نعمانیه، وی تا حدودی معاصر نعمانی صاحب غیبت می‌باشد.

و نیز ابویعقوب اسحاق بن ابراهیم نعمانی، در تاریخ بغداد ج ۶، ص ۳۹۹ ، که ترجمه شده، وفـات وی به سال ۳۴۵ ضبط شده است، بنابراین او دقیقاً معاصر نعمانی صاحب غیبت است که در ذی حجه، سال ۳۴۲ زنده بوده است.

و نیز ابوالحسن علی بن ثابت بن احمـد بن اسـماعیل نعمـانی کـه ابوالحسـن دارقطـنی (متـوفی ۳۸۵) از وی روایت می‌کند، نیز درطبقه نعمانی صاحب غیبت می‌باشد.

یــاقوت‌در معجم‌البلــدان‌در ذیل‌مــدخل: النعمانیــه، پس‌از ضبط‌این‌واژه‌به‌ضــمّه‌می‌گوید: گویــا منســوب‌به‌مردی‌به‌نام‌نُع مان‌اســت؛شهرکی‌است‌بین‌واســط‌و بغـداد در میـانه‌راه‌بر کرانه‌دجلـه... اهالی‌این‌شــــهر همگی‌شیعه‌غالی‌می‌باشــــند... در کتاب‌ابن‌طــــاهر گــــروهی‌از اهل‌ادب‌را بدان‌منسوب‌دانسته‌است.[۱۹]

ممکن‌اســت‌با توجه‌به‌مذهب‌اهالی‌این‌شــهر، نعمانی‌صــاحب‌غیبت‌را هم‌منسوب‌بدین‌شــهر بــدانیم؛ ولی‌به‌روشنی‌معلوم‌نیست‌که‌شیعه‌غالی‌بودن‌اهالی‌این‌شــهر، در اصل‌گفته‌چه‌کسی‌اســت؟ شــاید این‌عبارت‌از کتاب‌ابن‌طاهر، به‌معجم‌البلدان‌راه‌یافته‌باشد، مراد از ابن‌طاهر ظاهراً ابوالفضل‌محمد بن‌طاهرمقدســی(متــوفی۵۰۷) می‌باشــد که‌کتابی‌بــا نــام<المــؤتلف‌و المختلــف> نگاشــته‌که‌با نام<الانساب‌المُتّفقه‌فی النقط‌والضبط> به‌اهتمام<دی‌بونـک> [از مستشـرقان] در سـال۱۸۹۰ در لندن‌به‌چاپ‌رسیده‌است.[۲۰]

بهــر حال‌چندان‌روشن‌نیســت‌که‌در دوره‌نعمانی‌صــاحب‌غیبت(اواســط‌قرن‌چهارم) نعمــانیه‌مرکز شیعیان‌غالی(به‌تعبیر رجال‌نگاران‌اهل‌سنت) بوده‌بلکه‌ممکن‌است مذهب‌تشیّع‌سالها بعد در این‌شهر رواج‌یافته‌باشد.

محدثان‌ملّقب‌به‌نعمانی‌معاصــــــر صــــــاحب‌غیبت‌هم، که‌در عبارت‌پیشــــــین منقــــــول از انساب‌سمعانی‌به‌نام‌آنها اشاره‌رفت، گویا همگی‌از اهل‌سنت‌می‌باشند.

بــــاری‌در کتب‌حــــدیثی‌ما نام‌افرادی‌بــــا لقب‌نعمانی‌دیده‌می‌شــــود؛همچون‌احمــــد بن‌داوود نعمانی‌مؤلف‌دفع‌الهموم‌والاحزان‌وقمع‌الغموم‌والاشـجان[۲۱] که‌از حالات‌وی‌آگاهی‌بیشـتری در دسـت نیســت وعلی‌بن‌الحسن‌بن‌صالح‌بن‌الوضّــاح‌النعمانی‌که‌از ابوعبدالله‌احمـد بن‌ابـراهیم‌بن‌ابی‌رافع‌و از خط‌ابوعبدالله‌محمد بن ابراهیم‌نعمانی‌حدیث‌نقل‌می‌کند.[۲۲]

کفعمی در مصباح، به نقل از نعمانی در نهج‌السداد، مطلبی نقل کرده است.۲۳ مراد از این شخص عبدالواحد بن‌الصفی‌النعمانی است و کتاب وی شرح رساله واجب‌الاعتقاد علاّمه حلی می‌باشد۲۴، صاحب ریاض می‌گوید که <گمان می‌کنم که وی از نوادگان نعمانی صاحب غیبت باشد>، ولی منشاء این گمان روشن نیست و مجرّد لقب نعمانی نمی‌تواند چنین گمانی را توجیه سازد.

بیاضی در صراط مستقیم از کتاب القاضی النعمانی نقل می‌کند:۲۵ اگر این نام مصحف القاضی النعمان نباشد۲۶، ممکن است، مراد از آن علی پسر قاضی نعمان مصری مؤلف دعائم‌الاسلام باشد که همچون پدر خویش منصب قضاوت در دستگاه خلافت فاطمی بر عهده داشته است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. از جمله اقداماتی که از سوی (علیهم‌السّلام) برای آماده‌سازی مردم برای عصر غیبت صورت گرفت، تشکیل نظام وکالت و ارتباط غیرمستقیم مردم با ائمه (علیهم‌السّلام)، و پاسخ ندادن روشن به پرسش‌های دینی و ارجاع به روایات امامان پیشین با ارائه کیفیت حل ناسازگاری روایات متعارض و... می‌باشد.

۲. غیبت نعمانی، ص۲۱.

۳. غیبت نعمانی، ص۲۶، ۲۷، ۱۵۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۶.

۴. غیبت نعمانی، ص۱۵۷.

۵. مکتب در فرایند تکامل، ص۱۲۱ و ۱۲۲.

۶. مکتب در فرایند تکامل، ص ۱۸۶.

۷. اگر ابن‌قبه تنها پاسخ نخست را ذکر می‌کرد مجال این برداشت بود که چون این پاسخ به ظاهر مقطعی است، لذا باید تصوّر ابن‌قبه را از مسأله غیبت و ظهور به گونه‌ای بدانیم که بتوان این پاسخ را پاسخی اساسی خواند، ولی با توجه به تعدّد پاسخ ابن قبه، چنین برداشتی از کلام ابن‌قبّه ناتمام است. بهر حال از کلام ابن‌قبه تنها باور شخص وی استفاده می‌شود نه باور عمومی.

۸. غیبت نعمانی، ص۱۶۹، و نیز ر.ک، ص۲۱، ۲۳، ۲۶ – ۲۸، ۱۸۶.

۹. فرق الشیعه، ص۱۰۵ – ۱۱۹، المقالات و الفرق، ص۱۰۲ – ۱۱۶ و...

۱۰. کمال الدین، ص۳۲۰ و ۳۲۱ و مصادر دیگری که در مکتب در فرایند تکامل ص۱۱۳ و ۱۱۴ به آنها اشاره شده است.

۱۱. نوبختی از معتقدان به امامت حضرت مهدی با عبارت <الجمهور> یاد می کند (الفصول المختاره، ص۳۱۸) که با کلام نعمانی سازگار نمی نماید.

۱۲. فصول مختاره ظاهراً تألیف سید مرتضی می باشد. وی در این کتاب فصلهایی از کلام (کتاب خ. ل) شیخ مفید در مجالس [ظاهراً به معنای مناظرات] و نکته هایی از کتاب عیون و محاسن وی را گرد آورده است (ر.ک. مقدمه کتاب و تصویر نسخه های خطی آن در آغاز فصول مختاره چاپ کنگره هزاره شیخ مفید)، به احتمال زیاد مطلبی که در اینجا نقل کردیم باید از العیون و المحاسن گرفته شده باشد.

۱۳. نگارنده از برخی نویسندگان به گونه ی شفاهی شنید که از بی دقتی دانشمندان شیعی سخن گفته و عبارت مفید را به عنوان نمونه ذکر می کند. وی در توضیح اشکال خود به کلام سید رضی قدس سرّه در مقدمه خصائص الائمه، ص۳۷ اشاره می کرد که تصریح می کند که در سال ۳۸۳ جمهور موسویان قائل به وقف بوده و امامت امامان پس از امام کاظم (علیه السّلام) را باور نداشتند.

ولی عبارت مفید به روشنی ناظر به انقراض فرقه های پدیدار شده پس از وفات امام عسکری (علیه السّلام) است، نه به فرقه هایی چون واقفه که پیشتر ایجاد شده اند؛ بنابراین سخن این نویسنده با بی دقتی همراه است نه سخن کسانی چون شیخ مفید !

۱۴. مکتب در فرایند تکامل، ص۱۱۸ – ۱۲۱.

۱۵. احتمال خلاف ظاهری در عبارت این کتاب وجود دارد که با توجه به پراکندگی اولاد جعفر در شهرهای دور دست نمی توان صحّت ادعای انقراض جعفریه را مسلم دانست، زیرا محتمل است برخی از اولاد جعفر که در شهرهای دور از سرزمین شیعیان می زیسته اند بر این مذهب باقی باشند. بنابراین تنها احتمال عدم انقراض مطرح است نه ادعای عدم انقرض. این احتمال خلاف ظاهر است؛ زیرا برای طرح چنین احتمالی نیاز به ذکر مطالب چندی که قسمتی از آن نقل شد نمی باشد.

۱۶. روضات الجنات، ج ۶ ، ص ۱۲۷.

ر۱۷ این‌نکته‌هم‌باید مـدّ نظـر باشـد که‌به‌گفته‌یـاقوت‌که‌در ادامه‌نقل‌می‌شـود، گویـا النعمانیـه، خـود منسوب‌به‌شخصی به‌نام‌نُعمان‌می‌باشد.

ر۱۸ انساب‌سمعانی، ج ۵، ص ۵۰۹، اللباب‌فی‌تهذیب‌الانساب، ج ۳، ص ر۳۱۷

ر۱ ۹ معجم‌البلدان، ج ۵، ص ر۲۹۴

ر۲۰ مقدمه‌المؤتلف‌والمختلف‌دارقطنی، تحقیق‌د. موفق‌بن‌عبدالله‌بن‌عبدالقادر، ج۱، ص‌ر۷۴

ر۲۱ مهج‌الـدعوات، ص۱۰۳، ۳۰۴، مصـباح‌الکفعمی، ص۲۰۵، ۲۹۶، الامان‌من‌اخطـار الاسـفار، ص ۱۲۶، المجتنی، ص۱ و نیز ر.ک. کتابخانه‌ابن‌طاوس‌ص۲۲۶، ذریعـه، ج۸، ص۲۳۳ و نـیز در ج۱۱، ص ۲۴۵ ذیل‌عنـــوان<رفـــع> به‌این کتـــاب اشـــاره‌کرده‌و کلمه‌ی‌رفع‌بـــاراء - را مصـــحّف‌دفع‌با دال‌دانسته‌است.

ر۲۲ بحار ج۹۰، ص۱۲۳، به‌نقل‌از کتاب‌مجموع‌الدعوات‌محمد بن‌هارون‌تلّعکبری.

۲۳ . مصباح کفعمی، ص ر۳۴۳

ر۲۴ ر.ک. ذریعه‌ج۱۴، ص۱۶۳، ج۲۴، ص۴۱۸، از این‌کتاب‌گاه‌بـا نام‌تحصیل‌السـداد یـاد شده‌اسـت، ذریعه(همانجا)، کشف‌الظنون، ج۱، ص‌ر۳۵۹

ر۲۵ صراط‌مستقیم. ج۱، ص‌ر۳

ر۲۶ در مناقب‌ابن‌شهر آشوب، ج۲، ص۳۶۴ از القاضی‌النعمان‌مطلبی‌نقل‌شده که‌در بحار ج۴۰، ص ۲۳۰ / ۱۰ به‌همین‌تعبیر و درج۷۹، ص۷۲ / ۲۴ با لفظ‌القاضی‌النعمانی‌آمده‌است.